

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

آرمان پویان

پنجشنبه ۲۴ تیر [سرطان] ۱۳۸۹

مختصری درباره فعالیت غیر علنی

اجازه دهید بحث را به این شکل آغاز کنم: اگر ما، نه فقط امروز، که سال ها هم در باب منطق دیالکتیکی داد سخن بدهیم و به سبک جزوه معروف ژرژ پلنسیس، قوانین آن را یک به یک با ذکر مثال برشماریم، کوچک ترین ارزشی نخواهد داشت مگر آن که ابتداء دیالکتیک را به معنای واقعی کلمه درک کنیم و سپس آن را در عمل (یعنی پراتیک) به کار بندیم.

نخستین و به ظاهر ساده ترین درس دیالکتیک اینست که یک پدیده، اعم از طبیعی یا اجتماعی، خصوصیات و جوانب مختلفی دارد که هر خصیصه یا جنبه، در آن واحد متضاد خود را هم دربر دارد. بدین ترتیب، وقتی ما از فی المثل فعالیت سیاسی صحبت می کنیم، این فعالیت، جنبه های متفاوتی دارد که کار علنی و مخفی تنها یک جزء از آنست. ضمن این که این دو جنبه، در یک رابطه با یک دیگر قرار می گیرند و یک دیگر را متاثر می سازند. از نگاهی غیر دیالکتیکی، فعالیت سیاسی الزاماً یا علنی است و یا مخفی. یعنی ممکن نیست که فعالیت سیاسی، یک جا هر دوی این عناصر متضاد را در خود داشته باشد.

این که کدام یک از این دو جنبه از فعالیت سیاسی، اهمیت و وزن بیش تری دارد، تابعی است از شرایط مشخص. به عبارتی، تحلیل مشخص از شرایط مشخص، تعیین کننده اهمیت کار مخفی در مقابل کار علنی، یا بالعکس، است. در کشورهای غربی، و به طور کلی در جایی که دموکراسی نیم بند بورژوازی مستقر شده است، فعالیت علنی پر رنگ تر و بیش تر خواهد بود، اما در کشورهای نظیر ایران که همان دموکراسی هم وجود ندارد، بی شک باید فعالیت مخفی را مهم تر دانست. به عنوان نمونه، مسلماً اگر ما در دوره مک کارتیسم آمریکا زندگی و فعالیت می کردیم - یعنی دوره ای که هر کسی را به ظن حتی سمپاتی به چپ، سر به نیست می کردند - ضرورتاً می باید کفه ترازو را به سمت فعالیت مخفی پائین می آوردیم، در صورتی که در آمریکای دوره اوباما، این ضرورت تا حدود زیادی، نه کاملاً، منتفی است. می توان به همین ترتیب از شبلی زمان پینوشه یا اندونزی دوره سوهارتو و غیره هم مثال آورد. حال به این مسأله در چارچوب شرایط ویژه ایران نگاه می کنیم. نخستین و مهم ترین سؤال اینست که آیا ماهیت رژیم جمهوری اسلامی، که توحش و سرکوب جزئی لاینفک از آن است، دستخوش تغییر گردیده؟ پاسخ مطلقاً منفی

است (ضمناً در این جا نوع و شدت سرکوب مطرح نیست، بلکه نفس خود سرکوب و توحش مورد اشاره است). طی سی و چند سال گذشته، ما شاهد سرکوب کردستان، ترکمن صحرا، اهواز و آمل و ... بوده ایم. ما شاهد کشتارها و قتل عام زندانیان سیاسی در دهه سیاه شصت، به ویژه در سال ۶۷، بوده ایم. به تمامی این موارد باید قتل های زنجیره ای در دوره به اصطلاح "اصلاحات" را هم اضافه کرد. وقایع پس از ۲۲ خرداد سال گذشته هم سببیت رژیم را به اندازه کافی عریان کرد. سببیتی که وقایع کهریزک و کوی دانشگاه تنها قسمتی کوچک از آن بود و حتی دامن برخی از عناصر "خودی" را هم گرفت.

بنابر این به سادگی می توان دید که ماهیت رژیم همان است که بود. با این حال، در دوره ای سرکوب به منتها درجه خود می رسد و در برهه ای، در قیاس با سایر دوران، میزان آن کم تر می شود؛ تنها یک چیز تغییر نمی کند، و آن هم وجود خود سرکوب است. (تا به این جا ظاهراً چپ متفق القول است)

اما وقتی می بینیم که رژیم با کوچک ترین تشکیلاتی، حتی آن دسته از تشکیلات رفرمیستی "خودی" که به هیچ وجه از خط قرمزها و چارچوب های رژیم فراتر نمی روند- با سرکوب پاسخ می دهد، بدیهی است که برای شروع، تداوم و رشد فعالیت سیاسی، فعالیت مخفی یا غیر علنی از اهمیت بسزایی برخوردار می شود (و این جا آن قسمتی است که به یک باره بخشی از چپ خود را به ندیدن و نشنیدن می زند).

این حقیقت به قدری ساده است که شاید تکیه بر آن کمی عجیب به نظر برسد؛ با این حال شاهدیم که چه گونه بخشی از "چپ"، که از قرار معلوم هنوز اسپر سنت های دوره پرفیض و برکت اصلاحات است یا شرایط خاص ایران را با اروپای غربی اشتباه گرفته است، به شکل ناشیانه، "کار تماماً علنی" و "رو باز" را تبلیغ می کند (این که "تماماً علنی" چیست، پرسشی است که باید خود آن ها پاسخ دهند!)

همان طور که مختصراً گفتم این شیوه از فعالیت علنی، عموماً یادگار دوره اصلاحات است. بسیاری از فعالان جوان و دانشجویان چپ فعلی، در ابتداء یا از هواداران و حامیان اصلاح طلبان بوده اند، و یا فعالیت سیاسی خود را در آن دوره آغاز کرده اند، اما با سرخوردگی از جریان اصلاحات و کلیت سیستم موجود، به سمت گرایشات اپوزیسیون چپ متمایل شده اند. این گروه، گرچه در تئوری از اصلاحات و عقاید سوسیال دموکراتیک گسست کرده اند، اما هنوز در فاز عملی، در همان دوره سیر می کنند و شیوه فعالیت علنی خاص آن دوره را هم چنان با خود حمل می کنند.

من به شخصه در چنین رویکردی، نه شهامت و درک مارکسیستی از فعالیت علنی و مخفی، بلکه صرفاً بلاهت و ماجراجویی می بینم. حتی می توان در برخی موارد، تمایل اشخاص در تبدیل شدن به یک چهره شاخص (در یک کلام، "شهرت" برای به دست آوردن یک سری امتیازات) را از جمله دلایل گرایش به این سطح از کار علنی به حساب آورد.

این طیف "چپ"، که حتی ذره ای مفهوم کار مخفی را درک نکرده است، متوجه نیست، یا عامدانه خود را به ندانستن می زند، که سبک کار به اصطلاح علنی آن ها، نه تنها برای اعضاء، که حتی برای سمپات ها و سایر کسانی که به نوعی به آن ها مرتبط هستند، ایجاد خطر می کند. مضحک آن جاست که این طیف، حتی برای دفاع از عملکرد خود، کار مخفی را با مبارزه مسلحانه و عملیات چریکی یکسان جلوه می دهد!

کسانی که ادعا می کنند به دستگاه فکری مارکسیسم مسلح شده اند، باید قادر باشند تا در هر موقعیتی بین کار مخفی و علنی خود، پیوندی به وجود آورند. این شالوده درک مارکسیستی از فعالیت سیاسی است. تلفیق شیوه کار مخفی و علنی، روش کار انقلابیون بوده و هست.

وقتی ما به روشنی می بینیم که کتاب های مارکس، انگلس، لنین و بسیاری از متفکرین مارکسیست در ایران به چاپ می رسد، به راحتی از کتابفروشی ها قابل تهیه است و در واقع رژیم در مقطع کنونی چندان به مقابله با آن نمی پردازد، اما به محض اطلاع از وجود و رشد یک تشکیلات اپوزیسیون، به ناگهان تمامی توان خود را برای یافتن و انهدام آن به کار می گیرد، به راحتی می توانیم متوجه اهمیت کار تشکیلاتی، و به خصوص مخفی نگاه داشتن آن، شویم.

یک جنبش، و یا گرایش سیاسی را نمی توان پنهان کرد. اما سازماندهی و تشکیلات آن قابل پنهان سازیست و باید باشد؛ جوهره تلفیق کار مخفی و علنی در همین نکته نهفته است: **سازماندهی و تشکیلات بایستی تماماً مخفی باشد و هیچ کسی خارج از تشکیلات از آن باخبر نباشد.** حتی این اطلاعات باید درون تشکیلات نیز طبقه بندی شده باشد، به این معنا که همه افراد به تمام اطلاعات دسترسی نداشته باشند. تحت چنین شرایطی، ضربه پذیری گروه و گرایش پائین می آید. اما در برابر آن، جنبش و گرایش سیاسی علنی است، آکسیون ها در روز روشن و در دید دیگران انجام می شود، شعارها را دیگران می شنوند، نشریات را می بینند و **خلاصه حضور جنبش، هم زمان با مخفی بودن سازماندهی و تشکیلات آن، علنی است.**

به هر روی، چنین بحثی بارها و بارها تکرار شده است و آن "چپ" مذکور (که امیدی به تغییرش نمی رود) لجوجانه روی رویکرد به غایت اشتباه خود ایستاده و به آن افتخار هم می کند. قصد من پلمیک با رهبران مدافع چنین رویکردی نیست، بلکه مسأله بر سر نیروهای صادق و عمدتاً جوانی است که در چنین خطی قرار می گیرند و نهایتاً فدای ندانم کاری های رهبران این طیف می شوند.

با کاهش شدید اعتراضات خیابانی (که سعی می کنم در مطلبی دیگر به آن بپردازم)، شروع دور جدیدی از سرکوب ها، افزایش فشارهای اقتصادی و به موازات آن رشد ناآرامی های اجتماعی و افزایش پتانسیل شکل گیری اعتراضاتی دیگر (این بار با مطالبات اقتصادی در مرکز آن)، مسأله فعالیت غیرعلنی در یک تشکل چپ و کارگری، از اهمیت غیر قابل توصیفی برخوردار می شود. این وظیفه نسل جدید چپ است که روی مسأله کار غیرعلنی بیش از پیش تمرکز کند، به خصوص آن که برای بسیاری از اعضای جوان این بدنه، یک ضربه، می تواند به معنای پایان همیشگی حیات سیاسی یا یأس از ادامه فعالیت باشد.